

متن پرسش

با سلام و ادب همانطور که می‌دانید حوزه‌های علمیه امروز و علومی که در آن تدریس می‌شود بگونه‌ای است که ابتدا به ساکن انسان را متخصص دین‌شناس نمی‌کند بلکه مهارت فهم آیات و روایات را به انسان می‌آموزد که سرانجام آن اجتهاد است و لذا این خطر همواره وجود دارد که کسی به اجتهاد برسد اما اسلام را به عنوان یک مکتب جامع که پاسخگوی همه نیازهای بشریت است نشناسد و نتواند ترسیم کند! لذا سیر مطالعاتی اندیشمندان اسلامی برای پر کردن این خلا، امری لازم و ضروری است. اگر این مهم را تایید می‌فرمائید، لطفاً به این سوال پاسخ دهید که سیر معرفت دینی چه ملزومات و مقصدی دارد؟ و به ویژه پاسخ به این سوال که: در حوزه معرفت دینی عده‌ای براین باورند که در آغاز باید بر مبانی صرف عقلی و استدلالی کار کرد تا ذهن از شبهه آزاد گردد و قوه تفکر قوی شده و از اعوجاج حفظ شود. و آنگاه سراغ سیر معرفت حضوری نظیر علم النفس رفت چرا که در این صورت می‌توان با تعقل مطلوب و نگاه جامع برهانی، از افراط و تفریط در این خصوص پیشگیری کرد و راه تفکر و شهود عرفانی را سریع‌تر طی نمود. در مقابل عده‌ای می‌گویند تربیت قلب مقدم بر تربیت عقل است و چونکه قلب حقیقت انسان است و سرمایه قرب لذا ابتدا باید در محضر نور حق و معرفت حضوری حضرت رب العالمین (نظیر علم النفس) کار را آغاز کرد و نور گرفت و سیر نمود. بنا بر نظر عده دوم این امر بدیهی است که عقل در ذیل قلب آدمی است و لذا اگر قلب به حضور الهی، ادب شود خواه ناخواه عقل هم تربیت می‌گردد و از شبهات آزاد می‌شود و در این حالت می‌تواند رجوع محکمتری به حقایق داشته باشد. البته اگر در مواردی نیاز بود سیر عقلی و منطقی، قوی‌تر طی شود، می‌توان بعد از اینکه قلب انسان به حضور رسید و شاهد شیرین انس را چشید، این گام را طی نمود. با توجه به این دو نظر در حوزه معرفت دینی، حضرتعالی چه تحلیلی دارید؟ با نهایت سپاس

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر بنده هر دو شکلی که می‌فرمایید درست است و هر کدام از دو روش بستگی به خود فرد و روحیه‌ی او و استادی دارد که با آن آشنا و مرتبط شده؛ بعضی‌ها روحیه‌ی استدلالی دارند، این‌ها نمی‌توانند از روش‌های فلسفی شروع نکنند چون تا عقلشان قانع نشود دلشان به صحنه نمی‌آید ولی بعضی‌ها جنبه‌ی تجردشان بر جنبه‌ی استدلالشان غالب است که به اصطلاح عرفان به آن‌ها «مجدوب سالک» یا «مراد» گویند. این‌ها آمادگی آن را دارند که سخنان قلبی را بشنوند و تصدیق کنند و در مرحله‌ی بعد، جهت جامعیت شخصیت به امور استدلالی رجوع می‌کنند. از

آن طرف نقش استاد هم مهم است که با اشارات قلبی سخن خود را تفهیم می‌کند یا با استدلال‌های عقلی. به اصطلاح خواجه عبدالله انصاری بعضی از بدایات به نهایت می‌رسند و بعضی از نهایت به بدایات. موفق باشید.